گفت‌وگوی «جوان» با همسر شهید ستوان‌یکم محمد ساریخانی از شهدای نیروی پدافند هوایی ارتش در جنگ رمضان

ازدواج با یک پدافندچی یعنی آمادگی برای زندگی خاص

صغری خیل فرهنگ

«...من یک پرستارم، سال‌هاست در جبهه سلامت می‌جنگم و حالا... تنها یادگارم از او دو فرزند و همان عکس پرسنلی است؛ عکسی که خودش می‌گفت روزی روی بنر شهادتش خواهد بود. گاهی به آن عکس نگاه و حس می‌کنم او از خیلی قبل آماده رفتن بود، انگار نگاهش آن سوی زندگی را می‌دید. از همین جا به همه همسران سربازان و افسران پدافند می‌گویم: صبوری پیشه کنید؛ همان صبری که اسوه‌اش حضرت زینب(س) است. سختی‌ها زیادند و دوری‌ها تلخ، اما اگر ما کوتاه بیاییم، سلاح و عَلَم شهدا زمین می‌افتد. پشت‌سر این مردها بودن، فقط همراهی نیست، خودش یک نوع رزم و مجاهدت است.» اینها تنها بخشی از واگویه‌های همسرانه شهید ستوان‌یکم محمد ساریخانی است؛ روایت مردی که آسمان را با چشم باز می‌دید و حضورش در سایت رادار «هاواک» با غیرت عجین شد و نهایتاً با شجاعت خویش، شهادت را در آغوش گرفت، سبک زندگی شهید را با هم بخوانیم.

حس می‌کردم به انسان قابل‌اعتمادی رسیده‌ام

سال‌ها پیش، در عروسی دایی‌ام با او آشنا شدم. پدر و مادرش هم در مراسم بودند، چون پدرش با دایی من در بخش عقیدتی- پایگاه هوایی شیراز همکار بود، خانواده‌ها همدیگر را می‌شناختند. همان جا نگاه‌شان به من افتاد و خیلی محترمانه موضوع را مطرح کردند. صداقت و ایمانش قبل از هر چیز توجهم را جلب کرد. نگاهش آرام بود، رفتارش صادقانه و خیلی دل‌پاک بود. حس می‌کردم به انسان قابل‌اعتمادی رسیده‌ام؛ اعتمادی که تا زمان شهادتش ۱۸ سالی طول کشید.

قبل از محرم شدن، باهم برای آزمایش خون رفته بودیم. وقتی از خیابان دروازه قرآن رد می‌شدیم، دفترچه آزمایش خون را تا کرد، یک طرفش را خودش گرفت، طرف دیگرش را داد دست من و گفت: «این‌طوری بیا رد بشیم.» آن حرکت کوچک، نشان تمام غیرتش بود. انگار می‌گفت: «تا آخر راه، مراقبت هستم.» تولد فرزندان‌مان برکت زندگی‌مان و بهترین هدیه خدا به ما شد. اولی یک سال بعد از ازدواج‌مان به دنیا آمد و دومی در سال ۱۳۹۶. هر دو برای ما هدیه و امید به زندگی بودند.

تو فقط بخند و خوشحال باش

اگر کسی بخواهد معنای واقعی «خوش‌اخلاقی» را بفهمد، باید در روزهای بودن او به خانه ما سر می‌زد. شوخ‌طبعی‌اش مثال‌زدنی بود. واقعاً حال آدم‌ها را عوض می‌کرد. اگر زن و شوهری باهم دعوا داشتند و به خانه ما می‌آمدند، آنقدر می‌خندیدند و شوخی می‌کرد که با کلی خوشحالی و ذوق از خانه‌مان می‌رفتند. انگار خانه ما برای‌شان محل آشتی و آرامش بود. چیزی که همیشه در ذهنم مانده این است که بعد از هر شیفت ۲۴ساعته، قبل از اینکه حتی لباسش را عوض کند، اول سراغ ظرف‌های نشسته می‌رفت. همه را می‌شست، بعد تازه می‌رفت لباسش را عوض و استراحت می‌کرد. خستگی خودش را به رخ ما نمی‌کشید. من پرستار بودم و شیفت‌های سنگین و طولانی داشتم. برایم خیلی ارزش قائل بود. میوه‌ها را از قبل می‌شست، پوست می‌گرفت و قاچ می‌کرد تا با خودم به بیمارستان ببرم. کفش‌هایم را واکس می‌زد، جفت می‌کرد و جلوی در می‌گذاشت. با این کارها می‌خواست خستگی کار از تنم دربیاید. همیشه به من می‌گفت: «تو فقط بخند و خوشحال باش، اخم نکن.» همین یک جمله خلاصه تمام محبت و غیرتش بود، دوست نداشت کوچک‌ترین ناراحتی در صورتم ببیند و چه عشق قشنگی به اهل بیت(ع) داشت. ارادت خاصی به امام حسین(ع) داشت. به کربلا مشرف شده و اربعین را آنجا گذرانده بود. هر بعد از ظهر پنج‌شنبه، زیارت عاشورا را به طور مداوم می‌خواند. در ماه رمضان، بعد از سحری و نماز صبح، یک جزء قرآن می‌خواند و سپس می‌خوابید.

> از قول خودش برایم تعریف می‌کرد که وقتی شرایط خیلی سخت می‌شد، قبل از ورود به تونل با همکارانش لحظه‌ای مکث می‌کردند، «اشهد» خود را می‌خواندند، همدیگر را می‌بوسیدند و با وضو وارد تونل می‌شدند. می‌گفت آن لحظه‌ها، آدم بیشتر از همیشه به خدا نزدیک می‌شود

۱۵سال رفاقت زندگی

ازدواج با یک پدافندچی، یعنی آمادگی برای زندگی در شرایط خاص. ما ۱۵سال از زندگی مشترک‌مان را در مناطق گرمسیری، حاشیه کویر و نقاط محروم جنوب گذراندیم. زندگی در آن گرما و غربت اصلاً آسان نبود، اما صادقانه بگویم، در تمام این مدت هیچ‌وقت از این شرایط گلایه نکردیم.

رابطه‌ای که باهم داشتیم باعث می‌شد سختی این دوری و غربت برای شما کمرنگ شود. ما در طول این سال‌ها فقط زن و شوهر نبودیم، بهترین رفیق و همدم هم بودیم. وقتی چنین رفاقتی در خانه باشد، فرقی نمی‌کند کجای نقشه زندگی کنی. او بسیار صبور بود و هر وقت خستگی یا مشکلی سراغم می‌آمد، آرامم می‌کرد و می‌گفت: «یادت باشد که بعد از هر سختی، حتماً راحتی و آرامش است.» با این نگاه، کویر هم برای‌مان بهشت می‌شد.

صبوری‌اش ریشه در غیرت و مسئولیت‌پذیری‌اش داشت. هیچ‌وقت از زیر بار مسئولیت شانه خالی نمی‌کرد. یادم است دوره‌ای که از ناحیه پا آسیب دیده بود و پایش در گچ بود، زمان مأموریتش به جزیره خارک فرا رسید. همکارانش پیشنهاد دادند که به جای او بروند تا او در خانه بماند و استراحت کند، اما او اصلاً نپذیرفت. می‌گفت: «این وظیفه من است و نباید زحمتش روی دوش فرد دیگری بیفتد.» با همان پای گچ‌بسته و در آن شرایط سخت، راهی جزیره خارک شد. او مرد نشستن و شانه خالی نکردن بود.

رصد آسمان و ورود هواگردها

او در سایت رادار، بخش SOC خدمت می‌کرد و تخصص «رادار هاواک» بود. کاری بسیار حساس داشت؛ بخشی که وظیفه‌اش رصد آسمان و تشخیص ورود هواگردها بود. همیشه می‌گفت کار ما یعنی چشم بیدار آسمان.

از قول خودش برایم تعریف می‌کرد که وقتی شرایط خیلی سخت می‌شد، قبل از ورود به تونل با همکارانش لحظه‌ای مکث می‌کردند، «اشهد» خود را می‌خواندند، همدیگر را می‌بوسیدند و با وضو وارد تونل می‌شدند. می‌گفت آن لحظه‌ها، آدم بیشتر از همیشه به خدا نزدیک می‌شود.

شیفت‌هایش ۲۴ساعته بود و معمولاً هر هفته سه شبانه‌روز کامل در محل کار می‌ماند. علاوه بر آن، هر سه ماه یک‌بار هم برای حدود دو هفته به مأموریت در جزایر مختلف می‌رفت. طبیعتاً زمان زیادی از ما دور بود، اما هیچ‌وقت اجازه نمی‌داد این دوری به دلخوری تبدیل شود.

من هم در کادر درمان بیمارستان شهید دوران شیراز کار می‌کنم. در واقع هر دو در یک مسیر خدمت بودیم، شاید به همین خاطر بهتر از هر کسی سختی‌ها و مسئولیت‌های همدیگر را می‌فهمیدیم. همیشه می‌گفتم ما زندگی و جوانی‌مان را وقف ارتش و سازمان کردیم، اما همیشه حس می‌کردیم یک مسئولیت بزرگ‌تری در پیش داریم.

عکسی برای شهادت

مدتی قبل از شهادت حرف‌هایی زده بود که انگار از رفتنش خبر داشت. یک ماه قبل از شهادتش، عکس پرسنلی جدید گرفت. وقتی عکس را آورد، چند بار با همان آرامش همیشگی گفت: «این عکس، عکس شهادت من است. اگر روزی شهید شدم، همین عکس را روی بنرها بزنید.» آنقدر مطمئن می‌گفت که من بی‌اختیار قلبم می‌لرزید، حتی دو هفته قبل از شهادتش، به برادرش گفته بود: «اگر من روزی نبودم، مراقب بچه‌هایم باش.»

اینجا هم خبری نیست

آخرین روزی که از خانه رفت، نهم اسفند بود. خیلی زود از خواب بیدار شد، پرده اتاق خواب را که شب قبل خودش شسته بود، برداشت و شروع کرد به نصب کردن. هرچه به او گفتم «دیرت می‌شود، بگذار برای فردا که از شیفت برگشتی»، قبول نکرد. انگار عجله داشت کاری روی زمین نماند.

آن شب من شیفت اورژانس بودم. ساعت حدود ۱۱ زنگ زد. صدایش مثل همیشه آرام، اما مهربان‌تر از معمول بود. پرسید: «مرضیه، بیمارستان خبری نیست؟ امن هست؟» گفتم: «نه، همه‌چیز معمولی است.»

مکثی کرد و گفت: «اینجا هم خبری نیست... محمد (اسم مستعاری که همکاران صدایش می‌زدند)، بچه‌ها نگرانت هستند. بهشان زنگ بزن.» همان تماس... آخرین باری بود که صدایش را شنیدم.

انسان بودن و انسان زندگی کردن

همسرم وصیت‌نامه مکتوب و مفصلی نداشت، اما وصیتش را سال‌ها پیش، در دل زندگی روزمره گفته بود.

همیشه به فرزندانش می‌گفت: «حین زندگی، با انسانیت، با شرف و وجدان بیدار زندگی کنید. درس و مشق را اگر خوب یاد نگرفتید، مهم نیست، اما درس انسان بودن و انسان زندگی کردن را خوب یاد بگیرید.»

مرضیه می‌گوید: «یکی از بارزترین ویژگی‌های اخلاقی‌اش، علاقه عمیقش به کودکان بود، مخصوصاً بچه‌های خودش. با آنها هم‌بازی می‌شد، روی زمین می‌نشست، می‌دوید، می‌خندید... آنقدر که بین فامیل زبانزد بود. پدر بودنش فقط تأمین کردن نبود، رفیق بچه‌ها بود. اگر امروز زنده بود و ما را می‌دید، بی‌شک این پیام را به ما می‌داد که ادامه‌دهنده راه امام و شهدا باشید و از خاک و ناموس و وطن، تا جان در بدن دارید، دفاع کنید. او رفت، اما راهش روی زمین نمی‌ماند. من مانده‌ام با دو یادگار از عشقش و با مسئولیتی که سنگین‌تر از همیشه است. سخت است... خیلی سخت، اما وقتی به حرف‌هایش فکر می‌کنم، می‌بینم وصیتش فقط برای بچه‌های خودش نبود، برای همه ما بود. انسان بمانیم. باوجدان بمانیم. شرافتمند بمانیم. اگر اینها را حفظ کنیم، یاد و نام او را برای همیشه زنده نگه داشته‌ایم.»

من مانده‌ام با رسم عاشقی

در پایان این را هم باید بگویم که من یک پرستارم، سال‌هاست در جبهه سلامت می‌جنگم و حالا... تنها یادگارم از او دو فرزند و همان عکس پرسنلی است؛ عکسی که خودش می‌گفت روزی روی بنر شهادتش خواهد بود. گاهی به آن عکس نگاه و حس می‌کنم او از خیلی قبل آماده رفتن بود، انگار نگاهش آن‌سوی زندگی را می‌دید.

از همین جا به همه همسران سربازان و افسران پدافند می‌گویم: صبوری پیشه کنید؛ همان صبری که اسوه‌اش حضرت زینب(س) است. سختی‌ها زیادند و دوری‌ها تلخ، اما اگر ما کوتاه بیاییم، سلاح و عَلَم شهدا زمین می‌افتد. پشت‌سر این مردها بودن، فقط همراهی نیست، خودش یک نوع رزم و مجاهدت است. من و او، هر دو جوانی‌مان را وقف پدافند کردیم؛ دو مسیر موازی که در خدمت کنار هم حرکت می‌کردند. حالا او با همان «اشهد»ی که همیشه قبل از ورود به تونل می‌خواند، رفت... و من مانده‌ام با رسم عاشقی.

هر بار که یاد آخرین روزهایش می‌افتم، حس می‌کنم آن تونل تاریک، برای او روشن‌ترین نقطه عالم شد، چون با لب‌هایی که نام خدا روی‌شان بود و ذکر اهل بیت(ع) را زمزمه می‌کرد، وارد بهشت شد.

طراح: علیرضا سجادی‌فر ■ شماره ۷۵۹۱

جدول

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

								۴
۵	۹		۴	۸				
				۲				۳
					۷	۳		
۸	۱	۷						
			۶		۵	۹		
۱								
		۴	۹				۸	
	۳	۹	۷				۱	

جدول کلمات متقاطع

پاسخ جدول شماره ۷۵۹۰

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱	س	ل	ا	م	ی	■	ق	ش	م	■	ت	ص	و	ی	ب
۲	م	و	م	ن	■	ش	ن	ی	■	ج	ی	■	ن	ب	ا
۳	ر	■	ا	س	م	ش	■	م	غ	ز	■	ک	ی	س	■
۴	■	ح	م	ی	د	■	ت	ی	ر	■	ف	و	ز	■	چ
۵	ن	ی	ت	■	ث	م	ر	■	ق	ا	ر	چ	■	ز	ن
۶	خ	د	■	ک	ر	■	ن	و	ا	ل	ه	■	د	ن	گ
۷	ا	ر	ز	و	■	ا	ر	ی	ب	■	ا	ش	ن	ا	■
۸	ع	■	ب	ل	و	چ	■	ز	■	ل	د	ن	ی	■	ز
۹	■	و	ا	ر	ث	■	ش	گ	ر	ف	■	و	ا	گ	ن
۱۰	گ	ا	ن	■	ی	و	ن	ی	ت	■	م	د	■	ر	گ
۱۱	ش	ر	■	م	ق	و	ی	■	ی	ا	ف	■	ا	ی	ی
۱۲	ت	■	ا	ن	ه	■	د	م	ل	■	ل	ا	م	پ	■
۱۳	■	ا	ش	و	■	ک	ن	ف	■	ز	س	م	ی	■	گ
۱۴	ب	خ	ت	■	ر	ز	■	ت	ک	ل	■	ا	ن	ا	ر
۱۵	ا	م	ی	ن	ه	■	خ	ش	م	■	ه	ل	ه	■	ه

از راست به چپ

■ ۱- دارالشفا- کشاورز ■ ۲- شیر- ترکیب تیم ورزشی- از واجبات نماز ■ ۳- مساوی- معامله غیرنقدی- خرما فروش- قومی که درخت می‌پرستیدند ■ ۴- از نمازهای واجب- با حال جویا شوند- پیشانی سفید معروف! ■ ۵- کابوس- حیله- اولین قومی که در ایران تشکیل حکومت داد ■ ۶- درگذشته پایتخت یمن بود- نی نازک- بزرگ‌ترین جزیره کشورمان ■ ۷- مقابل خروج- درخت خرما- اسلحه کمری- بیماری ■ ۸- آبرو و شرف- سازمان بزرگ جهانی- کم و اندک ■ ۹- پول ژاپن- آبفشان حمام- سگ بیمار- خروس جنگی ■ ۱۰- راهنما- قربانگاه حاجیان- گل سفید ■ ۱۱- ستاره قطبی- نوعی قایق- اذان ■ ۱۲- خاک رس- صدمه دیده و از کارافتاده- گلخن حمام ■ ۱۳- طایفه کم حرف- از شهرهای لرستان- بزرگی- ستون بدن ■ ۱۴- بنی‌اسرائیل- سوره رایزنی- پشم ■ ۱۵- دیده‌بان- وزیر هارون‌الرشید

از بالا به پایین

■ ۱- باشگاهی نیرومند از بوندس‌لیگا- برهم‌زدن رابطه زوجیت ■ ۲- مقابل عسر- اسب اصیل و خوب- نوعی چرم ■ ۳- کلاه الف- همیشگی- تن انسان- حرف انتخاب ■ ۴- رود رنگی- شک- غزال ■ ۵- داستانشان را شهید مطهری نوشت- فایده- رباخواری ■ ۶- رشته و مجموعه- برکت سفره- جاده فرودگاه ■ ۷- مجرد- گوشت خالص- جایگزین رنگ و کاغذ برای دیوار ■ ۸- کدو تنبل- از حروف مقطعه- نگهبان کودک- ضمیر اجتماعی- خسیس ■ ۹- کار خود به خداواگذاشتن- ورقه نازک فلز- روایت‌کننده ■ ۱۰- بازی خانمان‌برانداز- از ملزومات نقاشی- برکنار و غیرآلوده ■ ۱۱- پیمانه- کلک- سوزش و برافروختگی ■ ۱۲- خانه- شعله‌ور- پوتین ■ ۱۳- دریا- قدم- راهروی سرپوشیده- جمع اصم، به معنی کر ■ ۱۴- جوانمرد- از خلبانان شهید ارتش- میان تهی ■ ۱۵- موش خرما- پرتونگاری

	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱						■									
۲		■					■					■			
۳			■					■					■		
۴				■						■				■	
۵	■					■			■						
۶		■					■			■					
۷			■					■				■			
۸						■									
۹					■				■				■		
۱۰				■				■				■		■	
۱۱															■
۱۲		■								■					
۱۳			■					■					■		
۱۴				■			■							■	
۱۵						■									